

## رفتار نحوی نقش‌نماها در زبان تبری

غفارعلی عسکری\*

محمود طاووسی\*\*

### چکیده

در این نوشتار جایگاه و عملکرد بعضی از «نقش‌نما»ها یا «نشانه‌های نحوی» که بیانگر نقش‌واژه در عبارتند در زبان تبری، بحث و بررسی شده است. در زبان تبری، حرف‌های اضافه برخلاف گویش معیار فارسی، پس‌واژه متمم‌سازند و گاه معانی مختلفی دارند. ترکیب‌های وصفی و اضافی برخلاف زبان فارسی معیار که «هسته آغازین» است، در زبان تبری «هسته پایانی» است. همچنین رفتار نحوی «را» اگرچه در فارسی امروز نشانه مفعولی است، در زبان تبری نقش‌های دیگری را نیز داراست. این نوشتار می‌کوشد با نگرش به تحول تاریخی، رفتار نقش‌نماهای زبان تبری را در مقایسه با زبان فارسی بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: زبان تبری، نحو، نقش‌نماها.

---

\* دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن. faryad.askari@yahoo.com

\*\* استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن

## ۱. مقدمه

زبان تبری که ادامهٔ زبان فارسی میانهٔ غربی (پهلوی) است، بسیاری از واژه‌های اوستایی، پهلوی و سنسکریت را هنوز در خود به یادگار دارد. به عبارتی بسیاری از ویژگی‌های ساخت‌واژی و نحوی زبان‌های ایرانی دورهٔ میانه و دورهٔ باستان را در خود دارد و رابطهٔ خویشاوندی خود را با آن‌ها کمابیش حفظ کرده است.

این زبان، یادگار تمدنی توانگر، غنی و از جملهٔ زبان‌هایی است که در برابر زبان‌های بیگانه؛ از جمله زبان عربی، تاب آورده و بر غنای معنایی و واژگانی خود افزوده و به حیات خویش ادامه داده است؛ شاعرانی چون مسته مرد (شاعر آل‌بویه)، امیر پازواری (شاعر عصر صفوی)، رضا خراتی (شاعر عصر قاجار) و استاد احمد قنّاد (معاصر) در گذر زمان و در امتداد تاریخ، پاسدار فرهنگ باستانی و ملی خود بوده‌اند و در زنده نگه‌داشتن واژه‌های ناب و اصیل تبری همت گماشته‌اند.

زبان تبری که بخشی از سرمایهٔ فرهنگی ایران زمین است و هنوز گرایش به پیراستگی لهجه‌ای دارد، متأسفانه به دلیل «شهرزدگی» رو به خاموشی و نابودی است.

## ۲. نقش‌نما

نقش‌نما، نقش‌های نحوی جمله را نشان می‌دهد (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۰۹) و ساده‌ترین راه برای یافتن نقش واژه‌ها در جمله است. به عبارتی «تشخیص نقش کلمات در جمله با نقش‌نماها صورت می‌گیرد» (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۷۹: ۱۰۸). نقش‌نماها در زبان تبری عبارتند از: متممی، مفعولی، فاعلی، عطفی، اضافه و ندا.

### ۳.۱. نقش‌نمای متممی

نقش‌نمای متمم، برخلاف زبان فارسی، پس از اسم می‌آید و آن را متمم می‌سازد. این نوع پس‌واژه‌ها تکواژهای دستوری‌اند که با اسم پیش از خود «عبارت خودسامان» نامیده می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۰۹). بعضی آن‌ها را کلماتی می‌دانند که نسبت میان دو کلمه را بیان می‌کند (پنج استاد، ۱۳۷۱: ۱۹۲). از جمله نقش‌نماهای متممی:

۳.۱.۱. جا /jɑ/:

این نقش‌نما، در موقعیت‌های گوناگون، معانی مختلفی دارد.

الف: «جا» نقش‌نمای متمم «از»ی: مبدأ زمانی و مکانی انجام‌دادن کار را نشان می‌دهد (قس /haça/): حالت مفعولی عنه ایرانی باستان؛ (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۷۷).

بویمی دیر دریا جا دگرديم نویندی گونه من دریا مه آستل

bavimi dir dəryâ jâ dagərdim/ navindi gunə mən dəryâmə  
astəl

- شدیم دور از دریا، برگردیم. نمی‌بینی می‌گویند من دریا هستم مرداب؟

از دریا [ی جاودانه و پهناور معارف دینی و میهنی خود] دور شدیم. [وقت است به اصل خود] برگردیم؛ مگر نمی‌بینی که مرداب، ادعا می‌کند و می‌گوید: من دریا هستم.

ب. «جا»؛ نقش‌نمای متمم «با»یی: وسیله انجام‌دادن کار را نشان می‌دهد (قس: حالت مفعولی معه ایرانی باستان: ابوالقاسمی، همان).

پرزوکشون جا نامردمون جا آلیش آلیش ناآشنامی

p rzok šun jananardomum jâ/ ališ ališ naaš nami

- با چاپلوسان و با فرومایگان، بسیار سپاس [خدا را] ناسازگاریم.

شکر و سپاس فراوان، خدایی را که با چاپلوسان و فرومایگان ناسازگاریم.

ج. «جا»؛ نقش‌نمای متمم «بر»ی: با اسمی به کار می‌رود که جای انجام‌دادن کار را نشان می‌دهد.

خدا جا وونه دستون واز و تن خوار تِه هنتا دارتن جا وندنی جل

xəđâ jâ vunə dastun vâz o tan xâr /tə hantâ dâretan jâ

vandəni jəl

- با خدا دستان باز و تن خوب می‌شود. تو هنوز بر تن درخت پارچه می‌بندی!

رحمت الهی است که به آدمی روزی فراخ و به تن او صحت می‌بخشد؛ اما تو هنوز

برای اجابت حاجت خویش، بر تن درخت، پارچه‌ای کهنه (دخیل) می‌بندی؟

۳.۱.۲. جه /je/ .:

در زبان سنسکریت، جه /ja/ حرف اضافه‌ای است به معنی به وسیله، به سبب (کولاییان، ۱۳۹۱: ۲۵۹).

الف. «جه»؛ نقش‌نمای متمم «از»ی: (قس: مفعول‌عنه ایرانی باستان، ابوالقاسمی، همان)

مگر وونه بدیین خِی جه پاکی      مگر وونه بئیتن اَش جه اِشپِل

magər vunə badiyən xi je pāki/ magər vunə baitən aš je  
ašpəl

- مگر می‌شود دید از خوک پاکی! مگر می‌شود گرفت از خرس خاویار!  
مگر می‌شود از خوک، پاکی انتظار داشت! و از خرس، خاویار گرفت!  
ب. «جه»؛ نقش‌نمای متمم «با» یی: (قس: مفعول‌معه ایرانی باستان، ابوالقاسمی، همان)

تاجنگی تِه دَوِ دَرُو جه      راستی جه نَویندی نشونه

tâ najəngi tə dəve dəru je/ rāsti je navindi nəšunə

تاجنگی تو با دیو دروغ، از راستی نمی‌بینی نشانه‌ای.  
تا با دیو دروغ پیکار نکنی، از راستی، اثری نمی‌توانی یافت.

ج. «جه»؛ نقش‌نمای متمم «به» ای:

شیمی اگِه تا اِسا رِسیمِی      چش دَر جه بَدوتِمِی، نَشیمی

šimi agə tâ əsâ rəsimi/ čəš dar je badutəmi našimie

- می‌رفتیم اگر تاکنون می‌رسیدیم، چشم به در دوختیم و نرفتیم.  
اگر می‌رفتیم تاکنون رسیده بودیم، چشم به در دوختیم و نرفتیم.

۳.۱.۳. vəstə / و vəssə / و vəst- / vəst- برای؛ با اسم‌هایی به کار می‌رود که کار

برایش انجام می‌گیرد.

نَوستی آسمون روجین، هدایی پیش ای چوچین / ندونستین اما بیچارگون وِسّه تَش بوشا  
navəsti âsəmun ruəin, hədâi piš ay čučin/ nadunəstən amâ  
bičârəgun vəsse taš bušâ

نَبستی آسمان پنجره را، فتنه انگیزته‌ای. نادانی برای ما بیچارگان آتش گشوده است.

ای آسمان پنجره را نبسته‌ای و فتنه برانگیزته‌ای. این، نادانی است که برای ما

بیچارگان آتش گشوده است.

کی وونه ای مه وِسْتِه خندون هِکانه پسته پیمونه ای بَنیره، پنهون بناله تاری

key vunə ay me vəste xəndun həkânə pəst/ peymunə ay  
bairə pənhun bənâlə târi

- کی می‌شود دوباره برای من خندان کند پسته دهانش را. پیمانۀ باز بگیرد، پنهان

بنالد تاری.

کی می‌شود دوباره [دلدار] برای من، پسته دهانش را خندان کند. او پنهانی پیمانۀ

برگیرد و نوای تاری برخیزد تا برای دل‌باختگی‌های ما بنالد؟

۳.۱.۴. ve / وِه / ve / برای، به خاطر. قس: ava اوستایی، (ابوالقاسمی، ۲۷۸: همان)

فَرمون نوردِه گت پر، گت مار بورده وِن سو/ یک دارِ وِه بهشته، باغی بهشتِ واری

farmun navərdə gatpər , gatmâr bordə vən su/ yək dâre ve  
behəštə bâyi behəšte vâri

فرمان نبرده است پدربزرگ، مادربزرگ رفت به سوی او. برای یک درخت فرو گذاشت

باغی چون بهشت را.

پدربزرگ، حضرت آدم علیه‌السلام، فریب ابلیس را خورد و فرمان خداوند را

فراموش کرد و مادربزرگ، حضرت حوا علیهاالسلام، روش او را در پیش گرفت. باغی

چون بهشت را به خاطر (= برای) یک درخت فرو گذاشت.

دانا نکانده هرگز فردا وِه برمه- زاری

امروزِ وِه مَوادا دِیروزِ وِه بِنالی

əmruzə rə mavâdâ diruze ve bənâli/ dâna nakândə hargez  
fêrdâ ve bərməzâri

- امروز را مبادا برای دیروز بنالی. دانا نمی‌کند هرگز برای فردا گریه و زاری.  
امروز، مبادا به خاطر (= برای) دیروز ناله سرکنی؛ زیرا دانا به خاطر (= برای) فردا که هنوز نیامده، گریه و زاری نمی‌کند.

### ۳.۲. ره /rə/: مفعولی

«را» در فارسی باستان برای بیان علت و سبب به کار می‌رفته و به صورت radiya و در فارسی میانه به شکل -rad و -ray ظاهر شده است و به عنوان نقش‌نمای مفعولی صریح، مفعول باواسطه و مفعول بهره‌ور نیز به کار رفته است (دبیرمقدم، ۱۳۶۹: ۲) و (ابوالقاسمی، همان: ۲۷۸).

برخلاف زبان معیار امروزی که «را» تنها نقش مفعولی را ایفا می‌کند، زبان تبری، ویژگی‌های دوره میانه را همچنان داراست که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

#### ۳.۲.۱. نقش‌نمای مفعولی

lesənə su rə gəlām لِسِنِه سوره گِلام

- می‌لیسد نور را برگ.

برگ، نور را می‌لیسد.

بوئیه که بوئیه آم زوون خِش چوئیره زمین جا بُجیمی

buə kə bavuə am zəvun xəš/ čuər rə zamine ĵâ boĵimi

باشد که بشود زبان ما خوش. علف هرز را از زمین به‌دقت جدا کنیم.

باشد که زبان تبری ما خرم، پویا و زایا بشود و واژه‌های مزاحم را که چون علف هرز، مانع رشد و بالندگی است، از زمینه تبری ریشه‌کن کنیم.

#### ۳.۲.۲. نقش‌نمای متممی

/rə/: به معنی: به

کندل، کِلا ره دیشو لس گوته گوش درین سَد دارِ واشِ تن گور، ناخِش نواشه

یک مَل

kandel kəlá r dišo, las gutə guše dar bən/ sad dâre vâše tan  
gur, nâxəš navâšə yək mal

- خُمَره به خُم دیشب می‌گفت درگوشی: تن صد دار-واش به گور برود، ناخوش  
نشود یک شاخه انگور.

دیشب خمره، آهسته و درگوشی به خُم گفت: تن صد دار- واش به گور برود؛ اما  
یک شاخه انگور، بیمار و ناخوش نگردد.

/rə/: به معنی: بر

افتا- بزرگون سر نسومی آسیمه سرون ره افسرآستی

əftâ bazəgune sar nəsomi/ âsiməsarun afsər asti

- بر سر آفتاب‌زدگان، سایه‌ای، بر سر آشفنگان، تاجی.  
بر سر آفتاب‌زدگان بی‌پناه سایه‌ای، بدان‌سان که بر سر آشفنگان عشقت، به‌سان دیهیم  
و تاجی.

/r/: به معنی: برای

تَش گِرَنه آپوش بِل بسوزه تا سوتَه دلون ره تِشتر آستی

taš gərnə apuš bəl basuzə / tâ sutə dəlun rə təštər asti

آتش می‌گیرد آپوش؛ بگذار بسوزد تا زمانی که برای سوخته‌دلان، تشری.  
آپوش (دیو خشکسالی) آتش می‌گیرد، بگذار بسوزد. هنگامی که تو برای سوخته‌دلان،  
تشری (فرشته بارانی)

۳.۲.۳. نقش‌نمای فاعلی (بهره‌ور)

راه اِنه کک واری، شِلپِنه وِنه سِنه تا بَنورم بَنوتَه آخ تِه ره چنده وِنه

râh enə koke vâri šəlpənə vənə senə/ tâ baurəm bautə âx tə  
rə čəndə venə

-به‌سان کبک می‌خرامد و راه می‌آید و [در میان این حرکات موزون] سینه‌هایش  
می‌لرزد.

پیش از آنکه درخواست خود را بگویم، گفت: آخ، تو را چقدر خواستن است (یعنی:  
آخ، تو چقدر می‌خواهی!) نکته: این شعر دارای وزن هجایی است.

### ۳.۲.۴. پس‌واژ اضافه (در معنی و به‌جای کسره اضافه = فکّ اضافه)

«را»یی که بین مضاف و مضاف‌الیه قرار می‌گیرد و آن دو را از یکدیگر جدا می‌سازد، در حقیقت کسره یا نقش‌نمای اضافه است.

بدوچِم سو چِه لا تا شو بورِیچِه هِرستِم بدِرِسِم ماهی ره سالیک

baduĉəm su ĵe lâ tâ šo boriĵə/ hərəstəm badrəsəm mâhi rə  
salik

«ماهی ره سالیک» یعنی: سالیک ماهی = تور ماهیگیری.

بدوزم از نور لباسی تا شب بگریزد. برخیزم پاره کنم ماهی را تور.

بر آن سرم از نور، لباسی بدوزم، تا شب بگریزد. برخیزم تور ماهیگیری را پاره کنم؛ تا ماهی را از بند تور رهایی بخشم.

### ۳.۳. نقش‌نمای عطفی /—ُ یا /o:

واژه‌هایی که پس از واو عطفی می‌آید، نقش‌های تبعی شمرده می‌شود. نقش واژه‌ای که پس از واو عطفی می‌آید، وابسته به واژه‌های پس از «واو عطف» است. وحیدیان کامیار (۱۳۷۹: ۹۶) می‌نویسد: این نقش‌ها را از آن رو تبعی می‌نامند که مستقلاً در جمله نمی‌آیند؛ بلکه همراه گروه اسمی دیگری به‌کار می‌روند که یکی از نقش‌های اصلی را دارد. گروه‌های اسمی اخیر، از نظر نقش، تابع گروه اسمی قبل هستند. اسم یا گروه اسمی که با حرف «واو» پس از هسته گروه اسمی می‌آید، معطوف به یکی از نقش‌های پیش از «واو» است.

#### ۳.۳.۱. معطوف به نهاد

چشم و دل سِر، بَلِشتِن جه دگرانیه دیم

čəšm o dəl sər, baləštən ĵe dəgərdâni dim

چشم و دل سیر و از لیسیدن روی گردانیده است.

۳.۳.۲. معطوف به مفعول

بوردی آسمون، سالیک و ماهی / بئیتی دس جه هوکا بشکینی بیل

bavrdi âsmon , sâlik o mâhi/ baiti das ĵe hukâ bæškəni bəl

بُردی ای آسمان، تور و ماهی را. گرفتی از دست (ما) کج بیل را و شکاندی بیل را.  
ای آسمان، تور ماهیگیری و ماهی را بُردی. کج بیل، فوکا را از دست ما ستاندی و بیل  
را شکستی.

۳.۳.۳. معطوف به مسند

مردم دیم او نور بو نکشییه بو نور / دار نکاش و چوو نور چنده پلشت و لچری

mardəme dime ō navər bu nakšīye bu navər/ dâr nəkâš o çu  
navər čənde paləšt o lačəri

- مردم را آبرو مبر. [تا گناه را] بو نکشیده‌ای، مظنون نشو. درخت را نکش و چوب را  
تبر چقدر پلید و ناپاکی.

آبروی مردمان را تبر و تا مطمئن نشده‌ای، براساس گمان‌های گناه‌آلود، به دیگران  
مظنون مشو. درخت را نکش؛ تا چوب آن را غارت کنی. جنگل را به خاطر چوب آن نابود  
مکن. چقدر پلید و ناپاکی.

۳.۳.۴. معطوف به متمم

نیرنگ و درو جه ور نوونی / پرورده ی پاک پرور آستی

nyrəng o dərū ĵe var navuni/ parvardye pâkparvar asti

به نیرنگ و دروغ آلوده نمی‌شوی؛ [ذیرا] پرورش یافته‌ی خداوند پاک‌پروری.

۳.۳.۵. معطوف به قید

سرنه خاش است و کَش چشم پلارم پرو / کم کم و لس لس دشن، کوزه جه انگیر او

sarnəye xâš ast o kaš čəšm bəlârəm bəru/ kam kam o las  
las dəšən kuzə je angire ō

نوبت و موسم بوس و کنار است. فدای چشم تو گردم، بیا.  
اندک‌اندک و آهسته‌آهسته بریز از کوزه در پیاله‌ام شرابی.

### ۳.۳.۶. معطوف به مضاف‌الیه

پروردهٔ کوه و نیزم و جنگل / مازندرانى په جان کيچا

parvardəye kuh o nəzm o jəngəl/ mâzəndərâniye jânə kijâ

(آنکه) پرورش یافتهٔ کوه و مه و جنگل است، (دوشیزه) مازندرانى ست که آن دختر  
(محبوب من) است.

### ۳.۴. نقش‌نمای اضافه = پی‌واژ /-e/

این نشانه پس از اسم، ضمیر و صفت می‌آید و کارکرد آن با نقش‌نمای اضافه در فارسی معیار تفاوت دارد. به عبارتی، ترکیب اضافی یا وصفی در زبان فارسی «هسته آغازین»، ولی در زبان تبری «هسته پایانی» است؛ یعنی مضاف و موصوف پس از کسره اضافه یا پی‌واژ /-e/ می‌آید. دیگر سخن این است که کلمهٔ پس از نقش‌نمای اضافه از دیدگاه نحوی ممکن است اضافی باشد؛ ولی منطقاً نقش‌های دیگری دارد (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۴۴).

در شاهد زیر «بازار» از نظر دستوری نقش اضافی دارد؛ ولی از نظر منطقی نهاد جمله است؛ زیرا ترتیب جمله چنین است: «بازارِ دزد، گرم است» که به دلیل ویژگی ساختاری زبان تبری به شکل «دزدِ بازار» آمده است.

کوت و کلییه کِلِپَت، وونه دِرُو جه تِک واز / گرم استه دزدِ بازار، تن، لوت و پمبه بی چل

kut o kaliye kəlpət, vunə dəru je tək vâz/ garm astə dəzdə  
bâzâr, tan lut o pambə bičal

فراوان و همه جارِ ریخته است فرصت طلب و می‌شود از دروغ دهان باز. گرم است بازار

دزد؛ (اما) تن، برهنه و پنبه، بدون چرخ‌ریسی مانده است.

فرصت طلب، همه جا را گرفته است و شمار آن از حد درگذشته و دهان به دروغ بازشدن عادت شده است. بازار دزد، گرم و پررونق است؛ اما تن، برهنه و پنبه، بدون چرخ‌ریسی مانده است.

در شاهد زیر، نرم گپ /narm-ə gap/ ترکیب وصفی است. گپ /gap/ از نظر دستوری اضافی به نظر می‌رسد؛ ولی از نظر منطقی، مفعول جمله است.

گِل جا چه وه نرم گپ نرمبی      بَلبَل رِه چه وِسّه گوش نیمی

gel jâ čə ve narmə gap nazəmbi/ bəlbəl rə čə vəsse guš nimi

- با گل چرا به نرمی حرف نمی‌زنیم؟ بلبل را چرا گوش نیستیم؟

چرا با گل به نرمی و لطف سخن نمی‌گوییم؟ چرا به آوازِ بلبلان گوش نمی‌سپاریم؟ گاهی ترکیب‌های اضافی و وصفی به پیروی از ساختار نحوی زبان فارسی ساخته می‌شود که با ساختمان دستوری زبان تبری مغایر است. در بیت زیر، شاعر به جای وشنا وراز /vəšna- vərəz/، وراز وشنا /vərəz-e vəšna/ آورده است که مطابق با الگوی زبان فارسی است.

باغونِ دِلِه هراسه هرگز / ناوندِنِه را وراز وشنا

bâqune dələ hərsə hargez/ nâvandenə râ vərazə vəšnâ

- درون باغ، مترسک هرگز نمی‌بندد راه گراز گرسنه را.

مترسکی که در میان باغ‌ها برپا می‌کنند، تا از ورود جانوران به مزرعه جلوگیری شود، هرگز نمی‌تواند راه ورود گراز گرسنه را ببندد.

یا «دو دَرُو» در بیت زیر:

تا نَجَنگی تِه دو دَرُو جه      راستی چه نویندی نشونه

tâ najəngi tə dəve dəru jē/ rāsti jē navindi nəšunə

- تا نجنگی تو با دیو دروغ، از راستی نمی‌بینی نشانه‌ای.

تا با دیو دروغ پیکار نکنی، از راستی، اثری نمی‌توانی یافت.

گاهی پی‌واژ /-e/ از میان ترکیب می‌افتد؛ ولی در زبان تبری به عنوان ترکیب وصفی مقلوب به شمار نمی‌آید؛ زیرا ساختار نحوی تمام ترکیب‌های زبان تبری «هسته پایانی» است.

سواری گِرَنه هاشی آله جا زیک جَوونون آله نی، هاشی نوآشین

ǰəvunun alləni hāši nəvāšin/ səvāri gərnə hāšiallə ǰə zik

- جوانان، عقابید! آلوده نشوید. سواری می‌گیرد از عقاب آلوده، زیک.

ای جوانان، شما عقاب هستید! آلوده «به اعتیاد» نشوید. زیک که پرنده‌ای لاغر و ناتوان است، از عقاب آلوده و بیمار، سواری می‌گیرد.

کسره اضافه؛ یعنی پی‌واژ /-e/ که رابطه مضاف و مضاف‌الیه را نشان می‌دهد، هیچ یک از این دو را خودسامان نمی‌کند. گذشته از این، دایره عمل خودسامانی عبارت‌ها بر حسب جمله‌های گوناگون تفاوت می‌یابد؛ چنان‌که نقش‌نمای چه /ǰe/ جایی عبارت خود را خودسامان می‌کند؛ مثلاً: چوو چه سِرِه بِساتِمِه / ču ǰe sərə / bəsâtəmə / از چوب خانه ساختم. با جمله:

سِرِه ره چوو چه بِساتِمِه / sərə rə ču ǰe bəsâtəmə / خانه را از چوب ساختم، تفاوتی ندارد؛ اما در جای دیگر مضاف و مضاف‌الیه را خودسامان نمی‌کند؛ مثلاً می‌توان گفت: این سِرِه چوو چه آسته / in sərə ču ǰe astə / یعنی این خانه از چوب است؛ ولی هرگز نمی‌توان گفت:

این چوو سِرِه چه آسته / in ču sərə ǰe astə

یعنی: این چوب از خانه است. بنابراین «خودسامانی مفهومی نسبی است، نه مطلق» (نجفی، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

### ۳.۵. نقش‌نمای منادا

در زبان تبری، نشانه‌های: «های، ها، آی و آ» پیش از اسم می‌آیند و مصوّت «ا» در پایان اسم، نشانه‌ای است که به پیروی از زبان فارسی در زبان تبری نیز به کار می‌رود. گاهی منادا با دو نشانه ندا همراه است؛ مثل: آ دِتْرا: آی دختر، ای دختر. ها حَسْنا: ای حسن.

آما ره گوتنی زنگاله می دارا چه ها مردم / əsa zəngələ mi dərə ǰe ha mardəm/ ama rə guteni zəngələ mi dərə ǰe ha mardəm  
bištər har ǰašmə dərə

- به ما می‌گفتید فقیر شدیم از دارایی مردم. اینک فقیرترند، مردم هر جا که شما دارا شدید.

به ما می‌گفتید: ای مردم، به‌علت وجود سرمایه‌دار است که بی‌چیز و فقیریم. اینک که خود شما چنین داعیه‌ای داشتید [سرمایه‌دار شده‌اید] و به هر کجا که بنگری مردم فقیرتر شده‌اند.

های پوری پوری      hây yuri yuri  
 بکِشینی لَشکِر      bakəšini læškər  
 تَش کِلو وارَش واری دِشِنینی آمه سر

taš kəlu vâreše vâri dəšənini ame sar

پِر و پُور yer o yur

بَچکِلینینی بِن پور      bačkəlīni bene pur

آی بیگانگان/ لشکر کشیدید/ گلوله آتش به‌سان باران بر سر ما ریختید.  
 این سوی و آن سوی/ حفره‌های ذخایر زیرزمینی را ریشه‌یابی و زیرورو کردید.

آی پسر آدِتر، پوری همرا نواش / نِشْنَسِنینی تاخِدی، دل نده رسوا نواش

ây pəsər â dətər yuriye həmrâ nəvâš/ nəšnosəni tâ xədi dəl  
 nadə rəsvâ nəvâš

هان ای پسر و ای دختر! با بیگانه همراه مباش. تا آشنا را نیک نمی‌شناسی، به او دل مسپار؛ تا رسوا نشوی.

### چند نکته

۱. گاهی نشانه نقش‌نما حذف می‌شود. به عبارتی، به‌طور پنهان در جمله وجود دارد که آن را تکواژ پنهان می‌نامند (نجفی، همان: ۱۰۴).

#### ۱.۱. حذف نشانه مفعول

سو هسائِن دِنه یاد      su həšâən dənə yâd

#### ۱.۲. حذف پس‌واژ متمم‌ساز

تا نداری چه شه تن، روشنه جان

tâ nədâri je šətan rušənə jân

کوب سِر، کیمه دریم kube sar , kimə darim

کنه نالش، ناخش kənnə nâleş nâxəš

تازمانی که از فقر، جان فروشد تن خود/ [بِر] روی حصیر/ [در] درون کلبه ناله می‌کند بیمار.

### ۱.۳. حذف نشانه ندا

چتی نالش نکانی باغ بلبل / تلی جار آسته سز؛ تنها، لتی، گل

čəti nâləš nakâni bâqe bəlbəl/ tali ĵâr astə soz ,tanhâ lati,gəl

چگونه ناله نکنی بلبل باغ. خارستان سبزست و تنها و پایمال گردید گل.  
[ای] بلبل باغ، چگونه ناله نکنی، [هنگامی که] خارستان سبزست؛ اما گل تنها و پایمال گردید.

### ۱.۴. حذف نشانه عطفی

بَمونس، زنده نی دریوی واری / شما ویشارنی آستل، بمردیک

bamunəs,zəndeni dəruye vâri/ šəmâ višâreni astəl bamərdik

- ماندگار [و] زنده‌اید مانند دریا. شما بیدارید و مرداب، مُردنی.
- ای جوانان، مانند دریا، زنده و ماندگارید. شما بیدارید و مرداب، مُردنی.
- ۱. گاهی میان مضاف و مضاف‌الیه، میانجی قرار می‌گیرد.

پیغمور است و خوانه وِن دل پواشه آروم / من پس چتی نخواهم دل واپسون نلاری

pəyqamvarast o xânə vëndəl bevâšə ârum/ mən pəs čəti nəxâhəm dəl vâpasun nəlâri

- [او] پیغمبر است و می‌خواهد دل او آرام بشود. من پس چگونه نخواهم دل‌واپسان را نوازش نکنی.

با آنکه [حضرت ابراهیم علیه‌السلام] پیامبر است، باز برای آنکه دلش آرام بگیرد، از آستان کبرایی اش تقاضا می‌کند که به او چگونه زنده‌شدن مردگان را نشان دهد؛ پس ای آفریدگار مهربان من، بنده ناچیز تو، چگونه از درگاه بی‌دریغ و سراسر رحمت تو نخواهد که ایمان‌آوردگان دل‌واپس از قیامت را نوازش نکنی و دل‌های آنان را نوازش نبخشی.

۲. بعضی از پیش‌واژه‌های متمم‌ساز زبان فارسی در زبان تبری نیز کاربرد دارد.

هفت پِشتِ گتِ پَرِ بینه کِلاگر / این وِسه ناخش بی پیلکا می

haft pəšte gat pər binə kəlâgar/ in vəssə nâxəš  
bipiləkâmi

- هفت پِشت، پدربزرگان ما سازندگان خُم بودند؛ برای همین ناخوشیم بی پیاله.  
[نیاکان ما]، تا هفت پِشت، سازندگان خُم بودند. بدین سبب است بی پیاله ناخوش  
و ناخشنودیم.

دِشمنِ جِه نَجوشمبی فردا رِه نَروشمبی / در راه تِه کوشمبی سرمست تِه مینا می

dəšmən jə najušəmbi fərdâ rə narušəmbi/ dar rāhe tə  
kušəmbi sarmaste te minâmi

- با دشمن نمی‌جوشیم. فردا را نمی‌فروشیم. در راه تو می‌کوشیم. سرمست مینای  
توایم.

با دشمنان انس نمی‌گیریم و آینده [آخرت] را برای رسیدن به خواهش‌های نفسانی  
نمی‌فروشیم. [پروردگارا]، در راه تو مجاهدت می‌کنیم و از باده لطف و محبت تو [که از راه  
مجاهدت نصیب می‌شود] سرمستیم.

#### ۴. نتیجه‌گیری

کارکرد نقش‌نماها در زبان تبری با زبان فارسی تقریباً یکسان است؛ اما از نظر مکان  
کاربرد، با آن متفاوت است. نقش‌نماها در زبان تبری، جز نقش‌نمای منادا، همگی  
«پس‌واژه»ند؛ یعنی اسم و هسته، پیش از آن‌ها قرار دارد.

نکته دیگر اینکه پس‌واژه‌های «جا»، «جه» و «ره» در جمله‌ها و موقعیت‌های گوناگون،  
معانی گوناگون دارد که براساس قواعد همنشینی در زنجیره گفتار معنی آن مشخص می‌گردد.

با توجه به ساختار نحوی ترکیب‌های اضافی و وصفی در زبان تبری، واژه پس از  
«پی‌واژه» /-e/ هسته است. دیگر سخن اینکه این نوع ترکیب‌ها «هسته پایانی» اند و کلمه  
دوم، از نظر دستوری، نقش اضافه، ولی از نظر منطقی نقش‌های دیگری دارد؛ زیرا واژه پس  
از «پی‌واژه» /-e/ مضاف و موصوف است و نقش اصلی می‌پذیرد؛ مثلاً در جمله «نرم گپ

نزمی» «گپ» از نظر دستوری «مضاف‌الیه»؛ ولی از نظر منطقی مفعول جمله است و اصل، مفعول‌بودن آن است که نقش اصلی‌ست.

خودسامانی عبارت‌ها نیز در زبان تبری مفهومی نسبی دارد و دایره خودسامانی آن با توجه به قواعد همنشینی متفاوت است؛ اما آنچه مسلم است، این است که زبان تبری رابطه خویشاوندی و پیوندی خود را با زبان پهلوی و باستانی بیشتر از زبان فارسی حفظ کرده است. کتیبه برج رادکان کردکوی به زبان تبری و خط پهلوی است.

### دستگاه صوتی زبان تبری

خلاصه رابطه صامت‌های زبان تبری با صامت‌های ایرانی باستان و فارسی میانه  
 (براساس خلاصه صامت‌های ایرانی باستان با صامت‌های ایرانی میانه غربی،

ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۶)

فارسی میانه	ایرانی باستان	فارسی تبری
p,b	P	p
t, d	T	t
k,g	K	k
b,w	B	b,v
d,y,h,n	D	d
g,w,y	G	g
č,z	č	č
z-ǰ	ǰ	ǰ
F	F	f
S	S	s
š,s	š	š
X	X	x
H	H	h
Z	Z	z
.	Ž	.
M	M	M
N	N	N
R	R	R
W	W	W
ĵ,y	Y	Y
x <sup>□</sup>	x <sup>□</sup>	xo-xa

### کتاب‌نامه

۱. ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
۲. باقری، مه‌ری، ۱۳۸۸، تاریخ زبان فارسی، تهران: قطره.
۳. پنج‌استاد، ۱۳۷۱، دستور زبان فارسی، تهران: واژه.
۴. دبیرمقدم، محمد، ۱۳۶۹، مجله زبان‌شناسی، س ۷، ش ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. کولاییان، ۱۳۹۱، نگاهی نو به تاریخ مازنداران باستان، رشت: گیلکان.
۶. نجفی، ابوالحسن، ۱۳۸۷، مبانی زبان‌شناسی، تهران: نیلوفر.
۷. وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی، ۱۳۷۹، دستور زبان فارسی ۱، تهران: سمت.

\* اشعار مقاله، از سروده‌های استاد احمد قنّاد است که در رساله دکتری نگارنده گردآوری و شرح گردیده است.